



«بادها» زمانی دیگر از ماریوبارگاس یوسا، به فارسی در آمد

**شکوه‌های نویسنده پیر**

ماریو بارگاس یوسا در رمان «بادها» دیستوپایی از مادرید می‌سازد؛ آخرین سینمای شهر تعطیل شده و کسی جز سال خوردگان اهمیتی به این مسئله نمی‌دهد.

قهرمان داستان مردی تنها و پیر است که با رقیفش تظاهرات کرده است، اما کسی به آن ها گوش نمی‌کند. البته مسئله فراتر از این هاست؛ مرد پیر، با هر قدمی که در شهر برمی‌دارد، انگاری بخشی از گذشته اش را به چشم می‌بیند که می‌گذرد و دیگر برنمی‌گردد. مرد به یاد عشق خود در قبال همسرش می‌افتد و اینکه زندگی زمانی واقعا خوب بوده. اما الان مدام باید نگران مسیر باشد، که زمین نخورد، که راه را گم نکند. که گذشته را فراموش نکند. و تناقض شیرین داستان هم همین جاست؛ مرد هم ترسان گذشته است و هم دل خوش به آینده.

پیرمرد و دوستش از هر دری سخن می‌گویند؛ بیش از همه، منتقد نسل جوان اند و سراپا غرولند و ایرادگیری و تحقیر. او مسیر باگشت به خانه را به کلی فراموش می‌کند. در شهر می‌گردد و می‌چرخد و خسته می‌شود. تا پلیس می‌رسد. پیرمرد، در تمام خیابان‌هایی که ترسان می‌گردد تا به خانه برسد. در تمام لحظات، گفت‌وگوهای قبلی یا ذهنی اش یا آن تک رقیق در سرش تکرار می‌شود. از بحث درباره جنگ گرفته تاگفت‌وگودرباب آثار فلسفی و هنری، سیاست و مذهب. در تمام این دقیقه‌ها، او کورسوی امیدیی به آینده، به خانه، به امنیت هم دارد.

پیرمردنسل جوان را دوست ندارد. از تعطیلی سینما نا ارحا است. از خلوت بودن موزه‌ها دل چرکین است. از گوشه‌های موبایل متنفر است. شاید حس کنیم که این پیرمرد کج خلق اما شیرین، آینده‌ای دربرابر نویسنده نوبل برده‌ای است که از زمان‌های فناوری و دوری انسان از خویشتن و از هنر ناب نازایی است. یوسا در

«بادها» انگار واگویی‌های شخصی اش

را نوشته و ما هم گویی نه در حال خواندن رمان، که در حال شنیدن حرف‌های این نویسنده پیریم که از زمین و زمان شکایت دارد و در عین حال شور به زندگی در چشم‌هایش برقی می‌زند.



منبع: افق

«آپارتمان پنج سویم»، زمانی است آیمخته با ادبیات عامه و اساطیر جن‌ها و آدم‌ها

شخصیت‌های رمان کوتاه «آپارتمان پنج سویم» در یک چیز مشترک اند؛ دوست دارند عشق بورزند و مهر بگیرند. اما بلد نیستند.

در خیابانی که آپارتمان پنج سویم در آن واقع شده، اتفاق‌های عجیبی می‌افتد. در این آپارتمان، پنج نفر، از پشت پنج پنجره و با پنج پرده، داستان زندگی خود را می‌گویند. داستان خواب‌ها و خیال‌ها و کارهایی که معلوم نیست واقعا انجام داده‌اند. یا فکر می‌کنند انجام داده‌اند. یا آرزو می‌کنند انجام دهند. جن و پری‌ها هم در این جهان ذهنی اواقعی می‌آیند و می‌روند و گاهی ماجرا بیش از این رفت و آمدهاست.

دکتر صمیمی روان پزشک، کسی‌که از کودکی بی‌مهری دیده‌و مادرش رهایی کرده، از یک روز رؤیاهایی تسخیرشده می‌بیند، جن و پری دست از سرش برنمی‌دارند. اولش سرگرم‌کننده است، اما کمی بعد انگاری که از کنترل خارج می‌شود.

در هر طبقه از آپارتمان، دکتر صمیمی بیماری با گذشته‌ای کما بیش مشابه، با گرایش به خشونت و افکار نا آرام و حتی تمایل به قتل، را بستری می‌کند. هر بخش از کتاب درباره یکی از این پنج بیمار است. هرکدام از ایشان انگاری راوی اول شخص زندگی خود می‌شوند؛ از پس هرکدام از این بخش‌ها، تکه‌ای از دفتر خاطرات دکتر صمیمی را می‌خوانیم. شاید کمابیش اوج خرده روایت‌ها با هم منطبق باشد. شاید بشود احساس کرد انفجاری در راه است. شاید از پشت پیچ‌بعدی داستان خطری کمین کرده باشد.

«آپارتمان پنج سویم» (۲۰۰۳) نخستین رمان نویسنده اهل ترکیه است که امروز به فردی مهم و جریان‌ساز در ادبیات معاصر این کشور تبدیل شده است.



منبع: افق

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                             |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <div><div><span><span> </span></span></div><span><b>علیرضا حیدری</b> مدرس ویراستاری</span></div>                                                                                                                                                                                                                                            |
|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                             |
| <ul style="list-style-type: none"><li><b>ناویراسته</b> <ul style="list-style-type: none"><li><b>علاقه‌مندان زیادی در این برنامه حاضر بودند و راجب آن صحبت کردند.</b></li></ul></li> <li><b>ویراسته</b> <ul style="list-style-type: none"><li><b>علاقه‌مندان زیادی در این برنامه حاضر بودند و راجع به آن صحبت کردند.</b></li></ul></li></ul> |
|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                             |
| <b>نکته</b>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |

**مراقب غلط‌های املایی باشیم؛ به ویژه غلط‌های املایی فضای مجازی را به حوزه‌های رسمی نکشیم.**

#زین-قدی-فارسی

## شهریار

شهریار NEWS.IR
۴شنبه ۲۴ شهریور ۱۳۹۶ شماره ۴۴۶

۱۰

فرهنگ و ادبیات

حر نامه | این زیاد را مرا لاله کرد و به امام حسین (ع) داد که «بنگر که اینک پسر زیاد چه مبالغه دارد در گرفتن تو! و من حیرانم که اگر چنین نکنم، از پسر زیاد می‌ترسم، و اگر مباشر حرب شوم، از

مدخل

خدا و رسول شرم می‌دارم». پس، پنهان از سپاه خود، گفت: «یا بن رسول!...! دست حر بریده باد، اگر بر تو تیغ کشد و دیده‌اش برکنده باد، اگر به خیانت در تو نگرَد! و من، در این راه که می‌آمدم، به هیچ سنگ

مختصری درباره «در جست وجوی زمان از دست‌رفته» و فلسفه مارسل پروست

# «دم پروستی» یعنی قدردان لحظات ساده زندگی بودن

ردامنش

**دلهره‌به‌شکل‌های‌مختلف‌برآدمی‌نازل می‌شود؛ یکی از اشکال آن برای کتاب‌خوان‌ها مربوط است به قطر و تعداد برگ‌های یک کتاب، چون عمر محدود است و خواندنی‌ها بسیار**

**دلهره‌آورترین کتاب از این نظر «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» مارسل پروست (۱۸۷۱-۱۹۸۱) ۱۸ نوامبر ۱۹۲۲) است. اگر تعداد کلمه را مبنا قرار دهیم، دلهره‌اش دو برابر «جنگ و صلح» تالستوی است. از بین اسم‌ورسم‌دارها، پروست بلندترین رمان تاریخ را نوشته است با یک میلیون و ۲۶۷ هزار و ۶۹۰ کلمه. کتابی که در هفت جلد در طول چهارده‌سال منتشر شد. گرچه یکی از دلایل نام‌آورشدن این اثر حجم آن است. هر اثر طولی مشهور نمی‌شود و لایق خرج‌کردن زمان و خواندن نیست. حرف و فلسفه‌ای که پروست لابه‌لای این هفت جلد گنجانده، مدد حیات آن شده است.**

پروست در طول اثر گاه‌روایت‌موقوت و درباره مفاهیمی مانند عشق، مرگ، هنر، معنای زندگی و حسادت قلب فرسایی می‌کند. مهدی سحابی، مترجمی که ۱۰سال از عمرش را صرف ترجمه این اثر سترگ کرد، در گفت‌وگویی که سال ۱۳۷۸ در شماره ۴۹ مجله «کیان» منتشر شده، اشاره کرده است که خودش نیز گاهی دچار شک می‌شده که آیا باید این کتاب را یک رمان یا داستان بلند خواند یا یک مجموعه تأملات فلسفی، اجتماعی، هنری، روان‌شناختی و... و در واقع پروست این کتاب را از چه‌تی پنهان‌ه‌بستری قرار داده است برای پرداختن به همین تأملات.

سحابی در همین‌گفت‌وگو درباره آنچه در این کتاب با آن روبه‌رو می‌شویم، می‌گوید: «نویسنده کتاب یا راوی چندین کار را در عین حال و هم‌زمان با پیش‌بردن قصه کتاب انجام می‌دهد و همه این کارها هم به یک اندازه مهم اند؛ تعریف یک داستان، توصیف حالات روانی شخصیت‌های این داستان، توصیف قهرمان اصلی کتاب، یعنی زمان (یا -به عبارت ساده‌تر- توصیف قهرمانان کتاب در بُعد زمان، نقد ادبی، تشریح مکانیسم آفرینش هنری، نقد تاریخی، ارائه نظریات متافیزیکي، بذله‌گویی و طنز نگاری، ارائه روایت‌های روزنامه‌نگارانه از برخی رویدادهای عینی (ماجرای دیرفوس، محافل اشرفی پاریس، جنگ) و ارائه نظریات تازه یا تفسیر آن‌ها در زمینه‌های مختلف پزشکی، معماری، صنعتی...». «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» از قدر کسب‌کردن برای گفتن داشته‌کل آن دل‌بایتن فیلسوف و نویسنده، کتابی درباره آن بنویسد بانام «پروست چگونه می‌تواند زندگی شما را دگرگون کند». البته این تنها

کتاب در این‌باره نیست که به فارسی برگردانده‌اند؛ کتاب لورانس گرونیه به نام «هفت درس مارسل پروست» را هم که کندوکاوی است در این اثر، اصغر نوری ترجمه کرده است.

زندگی را به تعویق نیندازیم

پروست چهارماه پیش از مرگش، در پاسخی که به پرسش روزنامه‌ای می‌دهد، چکیده‌ای از دیدگاهش به زندگی و معنای آن را -که از مفاهیمی است که در رمانش آن را بسط داده- ارائه می‌کند. این پرسش و پاسخ را آن دو یاتن در کتاب «پروست چگونه می‌تواند زندگی شما را دگرگون کند» آورده است. در تابستان سال ۱۹۲۲، روزنامه «لانترانسیزان» سؤالی مطرح کرده بود و از خوانندگان خود خواسته بود جوابشان را به دفتر روزنامه بفرستند. آن پرسش این بود: «یکی از دانشمندان آمریکایی اعلام کرده است که جهان به پایان می‌رسد یا دست‌کم بخش عظیمی از کره زمین منهدم می‌شود که در نتیجه، مرگ سرنوشت محتم میلیون‌ها انسان خواهد بود. چنانچه این پیش‌بینی متحقق شود، به نظر شما واکنش مردم به این خبر -از لحظه‌ای که خبر فوق‌رامی شنوند



و کلوخی نگذشتم، الا که آوازی از ایشان به گوش من می‌رسید، و مرا به بهشت بشارت می‌دادند. و من با خود می‌گفتم: 'ویلیک! اوای بر تو! به حرب پسر رسول خدا می‌روی؛ این چه بشارت است!؟'»

حسین واعظ کاشفی «روضه‌الشهداء»

● در جست‌وجوی معنای زندگی

در این رمان که داستان سرراستی هم ندارد، شخصیت اصلی -که برخی معتقدند آشکارا خود پروست است- در جست‌وجوی معنای زندگی است. او برای یافتن معنا سه منبع محتمل را بررسی می‌کند: نخست موفقیت در اجتماع، دوم عشق و در آخر هنر. موفقیت اجتماعی و عشق درای او نیستند، زیرا می‌فهمد فضیلت و رذیلت ربطی به جایگاه و طبقه اجتماعی افراد و شهرت و ثروت آنان ندارد و بسیاری از افرادی که او فکر می‌کرده می‌توانند اسوه و الگو باشند، اتفاقاً بسیار سطحی و دل‌فوسرده هستند، چون مدام بیشتر می‌خواهند. از عشق هم آن آبی که تصورش را می‌کند، گرم نمی‌شود. به مرور زمان از عشق ناامیدی می‌شود، زیرا می‌فهمد وعده نهایي عشق که رهاندن انسان از تنهایی است، پوچ است و هیچ‌کس نیست که بتواند دیگری را تمام‌وکمال بفهمد و تنهایی‌اش را بر کند.

این‌جاست که به سومین و تنها گزینه برای معنای زندگی که همان هنر است، می‌رسد. هنر از نظر او از بین برنده عادت‌است. عادت همان چیزی که کودکان آن را ندارند و به همین دلیل از چیزهای ساده، اما اساسی لذت می‌برند. عادت چیزی است که به مرور و با بالا رفتن سن به آدم‌ها اضافه می‌شود. آهسته‌و‌مرموزانه، مانند چربی دور کمر. عادت از بین برنده ثروتاگرکی دنیاست پس برزند و زندگی را به جایگاه باشکوه و شایسته‌اش برگرداند. البته هدف و منظور پروست این نیست که در موزه‌ها پرسه بزنیم یا وقتمان فقط معطوف و محدود به آثار هنری باشد و دنیا را از دریچه نگاه دیگری، هرچند هنرمند باشد، ببینیم؛ حرف او این است که دنیای خودمان را با سخاوت یک هنرمند نگاه کنیم و از چیزهای کوچک لذت ببریم. «بعضی از جاب‌ترین قطعه‌های نوشته‌های پروست توصیف افسون‌آموز رزمه‌ر است، مثل مطالعه در قطار، رانندگی در شب، بوکردن گل‌ها در بهار، نگاه‌کردن به بازی نور روی سطح آب.»<sup>[۱]</sup>

«لحظه پروستی» یا «دم پروستی»، که آن‌دمی است که ما به واسطه‌یو یا مزه‌ای به گذشته پرت می‌شویم، نیز تأکید بر همین موضوع دارد؛ دم پروستی می‌گوید قدرشناس زندگی می‌دید، و شاید همین سایه مستدام عدم بر سرش بود که باعث می‌شد قدردان لحظات زندگی باشد و تصور به پایان رسیدن دنیا (اگر مرگ را پایان دنیا برای هر فردی در نظر بگیریم) برایش امری غریب نباشد. به عقیده او، هنر آن چیزی است که می‌تواند لحظات را سرشار کند و «زمان مرگ زده» و زندگی زمان زده» را نجات بدهد و راه نجاتی باشد در برابر مرگ و فراموشی. به‌گفته مهدی سحابی، در

پروست که از کودکی با بیماری درگیر بود و در نه سالگی نخستین حمله آسم را تجربه کرد، همیشه مرگ را به خودش نزدیک می‌دید، و شاید همین سایه مستدام عدم بر سرش بود که باعث می‌شد قدردان لحظات زندگی باشد و تصور به پایان رسیدن دنیا (اگر مرگ را پایان دنیا برای هر فردی در نظر بگیریم) برایش امری غریب نباشد. به عقیده او، هنر آن چیزی است که می‌تواند لحظات را سرشار کند و «زمان مرگ زده» و زندگی زمان زده» را نجات بدهد و راه نجاتی باشد در برابر مرگ و فراموشی. به‌گفته مهدی سحابی، در



شادمان باش حسین از تورضایت دارد حق ندارد کسی از دست تو دلخور باشد

آدمی سوی حرم آه برایت ای حر

بینی آن گوفه نداردیم که در خور باشد

سید حسن مبارز

باید این بغض پریشان زمان خَر باشد بعد از آن توبه از شرم پریشان باید

کاخ‌ها در نظرت پاره‌ای آجر باشد شام دشنام شود باک نداری ای مرگ

سهم چشمان تو از کوفه تمسخر باشد

می‌گفت: «[...] با رخ‌دایا! سوی تو نهاده، بازگشتم. توبه من بپذیر، که هول و رعب در دل دوستان تو و فرزندان رسول تو افکندم.» «[...] پس به حسین<sup>[۱]</sup> پیوست و با او گفت: «فدای تو شوم، یا بن رسول!...! منم که راه بازگشتن بر تو بستم و همراه تو شدم و در این جای بر تو تنگ گرفتم، و نمی‌پنداشتم این مردم بیشنهاد تو را نپذیرند و کار را بدین جا کشانند، و -به خدا سوگند- اگر دانستمی چنین شود که اکنون می‌بینم، هرگز راه بر تو نمی‌گرفتمی و اینک پشیمانم و به خدا از کار خویش توبه‌کنم. آیا تو برای من توبه‌ای می‌بینی؟» حسین<sup>[۱]</sup> فرمود: «آری خدا توبه تو را می‌پذیرد. فرود آی!» گفت: «اگر سوار باشم، برای تو بهترم از پیاده، و بر این اسب ساعتی بیکار کنم و آخر کار من به نزول کشد.» «[...] و گفت: «چون من نخست به جنگ تو آمدم، خواهم پیش از همه نزد تو کشته شوم؛ شاید دست در دست جد تو زمن روز قیامت!»

● روایت‌های مغفول

در روایت‌ها، به قبل از حرکت حر هم اشاره‌ای شده است؛ گفت: «چون عبید... م‌راسوی تروانوه‌کرد، از کوشک او به درآمدم و از پشت سر آوازی شنیدم

## حر شده‌ایم، اما ناتمام!

چندر وایت درباره انتخاب و یادآوری چیزهایی که می‌دانیم

خلاص از قفس وعده و وعیدت کرد سیاه بود و سیاهی هرآنچه می‌دیدي تو را سپرد به آیینهِ روسیدت کرد چه‌گفت با تو در آن لحظه‌های تشنه‌حسین؟ کدام زرمزه سیراب از امیدت کرد؟ به دست و پای تو بار چه قفل‌ها که نبود حسین آمد و سرشار از امیدت کرد جنون تو را به مرادت رساند ناگاهان عجب تشرّف سبزی جنون مریدت کرد نصیب هرکس و ناگسن نمی‌شود این بخت قرار بود بمیری خدا شهیدت کرد نه پیشوند و نه پسوند حر حری تو حسین آمد و آزاد از یزیدت کرد

● مخیر میان دوزخ و بهشت

اما اگر بخواهیم از همان زاویه روایات و مقاتل، مثلاً «دمع‌السیحوم» که ترجمه کتاب «نفس‌المهموم» است، به حر نگاه کنیم، به‌جز چند دیالوگ و چند کار، از برخورد حر با امام چیزی دست‌گیرمان نمی‌شود؛

حر گفت: «وا... خود را میان دوزخ و بهشت مخیر می‌بینم و بر بهشت چیزی نمی‌گزینم، هرچند مرا پاره‌پاره کنند و بسوزانند!» آن‌گاه، اسب برانگیخت [...] و آهنگ خدمت حسین<sup>[۱]</sup> کرد. دست بر سر

<sup>[1]</sup> یادداشت، پیش‌تر، در صمیمه «میلان» انتشار یافته است، اما برای بازنشر در اینجا تغییراتی دیده است